

و شکت عن ارض

فازم سكراني البور

ان النعم لم ينفذ

ولمّا انقطع النومان

فحللنا بقوم الشرف

لا ريب في ظلم كنت طربها فاقعه المقدور اى وقوع  
 واما كذا في الاسلام تركع وادعية لا تقى بدروع  
 وميريات ان ينجوا المظلوم خلفه سهام وعاء من قسى ركوع  
 ميريشتم بالاد من حفن سامير منضلة احد انما بدروع

[illegible]

4710

نہی ہو صبح کو کھانا کھا کر اور صبح کو

سکا و فغان

دعوتِ سرورِ عالم و موعظِ موعود

مَدْرَاجُ الْحَقَائِقِ

سنوید صحابی قوری باخود سلطان

سہنی کوکریں اور

مجلسی استانی و محلی

طوطی

برای اطلاع

40

107-2-16

272004743

1000

۵۰

۱۰۰

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

10

١٠٠

6. 11. 1944

مستور













ناکشید و خصصت شد و از اجازت شمرده و اگر درین مقام سعی و اجتهاد او بدان رسد که خود را  
 درین مقام بنماید و اگر ضرورتی در پیش آید بطریق عمل و حسن کفایت رفع کند هیچ حال  
 مصدر و انباشد و امثال جانیه مادام که بمقتضی فساد و بساط ملکوتی و کبر و اها  
 ملکوتی نیست **ان السلاطین علی وجانتها** ان لم یتم علی حال وادیهما  
 و اگر درین مقام حاجت افروزان و عیالی و کتبی البسیه اند که اول ملکوتی و او باشد و از  
 ملکوتی اند از سبب ان عیالی و محبت ان شکار و اصلاح حال اعدا از ان بران اقدام نماید و درین  
 معانی بوجه تعارض و بطریق مناسب در کار آورد و درین مقام است که گفتند اند  
 و بقی الود ما بقی القاب و اگر و توفیق ندارد و دانند که ملکوتی اند از ان  
 مرتفع نخواهد شد و حال اصلاح نخواهد آمد و درین طاعت شریع و تعارض اظهار و کتبی درین  
 الفات کند و بدان مسخر شود و ملافی ان بجهت تحریر و توفیق که مقتضی نباشد و از ان  
 بتقدم سازد و درین کتبی و اگر در مرتبه ملکوتی اند که از ان خالی نباشد که میال  
 خادم محرومی باشد و اگر نباشد و او خطاب بحسب و روزگار اعتبار کند و در خط و کتابت  
 ناموس خواش مقرون بهای طاعت ملکوتی بجهت متساوی تمام نماید و قلم از ان تقریر شکایت  
 کتبی با کوشش دارد و استیلا و بطریق ملکوتی اند که در ان از ان بجهت و اصلاح  
 البین بجهت تقدم نماید که غرض حاصل آن و ناموس ملکوتی بر قلم نماید **اللهم** که میان  
 اسرار احوال امضا که کجای و عامر درین مقام خلها شود و از ان فساد ها تو لکند و در  
 ضرورت اطهار شکایت فقی از ارباب و بعد مناسب و باید کردن نام اصلاح فساد  
 متوقع

متوقع صورت ندد و هم بطریق کتبی محروم واقع شود و حکم کتبی خوش  
 محترم و اگر درین مقام باشد و اگر حاکم مسان و ملکوتی و الیه خادم محرومی  
 باشد و او خطاب بحسب و روزگار کوش دارد و مقام باشد که استیلا و درین  
 خود ان امضا کند و مناسب اند و مقام باشد که لائق و مناسب است بدان تفاوت  
 باید کردن امضا و بطریق اولی کند و سوره انظام امور و جهات پیدا نشود و  
 تفاوت اعتبار خطاب تصرفات عقل و تتبع عیون و روزگار و فضل و بایه ملکوتی  
 لائق دارد و تمامی ان بدان مخصوص و مربوط تواند بود و درین **تجربه** حضرت  
 ادسا ان غیر خواست و شام و ادکان هیچ افزوده را ممکن ان نباشد که شرح  
 توفیق و معنی و امثال ان در ملکوتی اند و عرض کنند و بجهت ان و الیه و اساط  
 الناس را هم نشاند خدمت امری بزرگ و روزگار و وقت سال استیلا و نوش و از ان  
 تقریر کردن بل که بر مجردی خدمت و عرض قضیه قضا و کتبی اند و از ان بجاور  
 حکم رعایا با حکام و الیه حکم خدم و عیالی و محالیک امر و طاعت و احوال خود درین  
 حکم مندرج توان بود و درین حکم بر فک توفیق اشارت طریق صواب و فکرها  
 بسداد و ممکن است **اد** در طالع محاطات الیه و قیام و عیالی  
 مطلع خطاب بحسب تمام و عرف روزگار خالی نباشد از انج مشتمل است بر تجمید  
 بشارتی خاص و از ان بجهت شرح نداشتی و مکرر معنی و از ان بجهت  
 بار و عاوشا بر محض فحش و از ان احسن المطلاع نام باشد و از ان بر فصل مضبوط

۲











مرضي لكم سلطان فاضل المساه بهان اكارم السيد زبدة الرسول خلاصه  
 بتول حاتم فضله اناسه وموقر باد <sup>مستدينا</sup> كارت غابت عن شرفه وكرامته  
 صفات امير بيده مظهر مجتبي مطهر عهد النبيل في الساس خشيته في سبيل الفخار ال  
 يس طال الله بقاءه في غم ديام وسرف بابت ملكه افراشه وعلمهم بالشم والاشباح  
 كيان درون منزه عن مضي حلالا وسيدنا امام الامام شيخ شيوخ الاسلام هادي الامم  
 كاشف الظلم لسان الحق في طال الطريق قدوة السالكين الواجد في مقتدى الواصلين  
 المحقق شرح امده صدره بوسه مطرح انوار قدس ومحل سوايح غنبداد وجبات على  
 داما متصل ومتمهي نظر طال بالحق ومنزل حركه كان طريق صدق <sup>اوامر</sup> شرف  
 روزگار مبتكر مولانا اعظم شرح المشرح الطريقة كاشف اسرار الحق قدوة اوليائنا  
 الارضين عرش اصحاب الكمال المنفذين بالاضلال سر الله في الارض حجة الحق على الخلق  
 هادي الخلق الي الحق حاتم كافي منسرف وقران اربعين وفتح ميامين في عيشه منور  
 باد وساحت مبارك وجبات مطهر از مولاي حسن نفساني وغافل شيطاني طاهر ومبجل  
 بركا ومحل ميامين طالعات شرح مظهر متجرب متعبد محقق موفى الخيرات من المبررات <sup>الاجاد</sup>  
 صفوة الاولاد زينة الاصفا خلاصه الانبيا حاتم خلد بر اهل اسلام واصحاب امان الله  
 ومستمدا بادي الحق <sup>عليه السلام</sup> كيان امار مقاطر امام وانوارناج افكاره مولانا  
 امام اعظم من الشرائع والحكام محمد الزمان مفي الاوان علم الهدى اعلم الوري محي  
 المذهبين مقبل العلماء الكاضين بقية السلف قدوة الكفاي في الشريعة قاصد البديعة

هر

لكن خشد الخلق بلم الله تعالى وكاره بر صفحا امام وليا على من الشهور والاعوام  
 محله وموهر بار وشر تعالى وجمع مصلح ومجاهد لحوال حاج وبارس <sup>جانب</sup> فخر حلالا  
 امام الدنيا والدين الوري كشاف المشكلات مفسح المضلات سلطان المقربين هان  
 المحقق والحدائق لسان الامام حجة الامام صدر الافاضل امام مضايله منهل عز فضلا  
 ومنزل راحه علماء <sup>روضة</sup> شرب برقت فطر وحيوت فكلوا امام الوري عماد  
 الشريعة سراج ليليه مبدع الوراق منسحق الحق في المذاهب كاشف كرام فضلا  
 نصارت وخمى ادوسا عار واوقات در اقاله علوم شريعتي محروفي وقوف <sup>شجرة</sup>  
 ولانت مفسدات ومهرب فغان في غرور من بارس وهيب لمرضاة عالمهم  
 صاحب المسند والمجاهد والي العدل والكرامه محار الخواص من مومنين لاطن با دانه قدوة  
 وعرفه در دولتي اخبرنا الله بيار وقمر نهاري شهاب مكرم وشرف اديان دوشي  
 در جميع احوال وكل امور ناصح ومعين بارگاه رفيع وفرة مكانت نند وشكوه  
 وناز ودي ومطهر وجاهد مظهر حاكم عادل صغدر انان صاحب عدل وامان دافع جور  
 واعتساف لائل من كرام الابرار به محاطا ودائن السواق به محيطه مظهر موقر بالانوار  
 الهى وساعت بر فاني در فتي خفاور عاير عاير شام روزگار مبارك حاكم ملك  
 وولات روزگار صاف وهدى مبارك خزانة ملك السلام شهر بار عالم مظهر  
 منصور صاحب السيف والعلم والي الياهي والنعم معر نظام ايران دست خراسان <sup>نراكان</sup> مرجع  
 طيار النصف كاطم وزاد قدوة بسا عاير خلود واورات ابد وهدى مظهر ديار















که از روی محل و عقد با خیرت فلان بجا رفیع خداوند ملک السلام صاحب معظم  
 غرض معوض شده است و تمام آن بخل خطیر بدست کبابی خرم طایفه اندوخته است  
 طبعی در سعال خفیه کشیده است و شرف و توفیق یافته شده و غایت کمال و شرف  
 و قوی دل و خرم شده و چند خلد از ملک آن مثال این شعل زبانه شرفی سفر او رونق  
 میسر نشود لکن قبول این شغل و تعلل در آن غل محضت بدست کبابی تمام مسلمانان  
 و نظم اسباب عالم او از بود لایحه دلهای خاص و عام و درو بهای دور و نزدیک فرج  
 و بخت امانی است و بر احوال فراخ عالمی **باب**  
 سانس و شکر خدا را که هم دولت تو امید و شش دست مبارک افتاد  
 حق عالمی و کفی به شهید که بولط عارضه بعد از این الساحة الشریفه دلهای محصل  
 در تراکم و حش و اضطراب جانها و مولودان در لاطم محض و اکسایه و دند کاند  
 دنیا ام غیب که باغ حیدر اهل عالم است غایت افکار و کمال احتیاج محض مبارک محقق  
 شد و اهل جهان را روشن کشید که سایه خیر و نازدست تو جهان شعاع اصابت  
 بر هیچ افروزی نمی افتد و بی باید اکنون که ذات شریف صحرای کامل و مراح مبارک عنان  
 اعتدال آفت شاد تمام شد اذ اسلمت کل الناس قد سلوا و نه سوار  
 بر تخته حضرت که سبب فخر خلافت است و موجد احرام اعدای صورت  
 فلا ادری بای الامر اسری بفتح حیدرام بعد و معوض  
 حق جل و علا مطلع که خون خرد سید که ذات شریف اندک عارضه و انحراف مراح  
 شده

شده است و شعل روی بود درو بهای کوفه و خاطر هار و نشان کشیده ایقتن فضل  
 ربانی فیض بود که سایه مولود و مای رحمت از جهات میان منقطع نشود و در کمال شرف  
 توانی حادث کرد و نگاه که کامی غرضت و صامن اقبال بشارت متوالی شد و متوالی شد  
 عارضه محمود الانها و سالی مسعود الحاکمه بخت کلی وقت و لوح مبارک میرا شد  
 و مبتدله کشید و سرور عام شد و بخت و صفات طالع حق تعالی سنج غایت را  
 مکلف و نوب و طاحی شیا که الانم بغوس شریف است که بعد از صبح مکرر و ساحت شرف  
 مراح مبارک عارضه و سالی بشارت حق **فصل سوم در تعالی**  
 اشعلت فی کبدی نار افواجده بن الضلوع و اخری بن احشای  
 النار بر روی من نار احشای و السیف ارقی من فعل مولای  
 دنی خانه روزی که بلیت است حوادث بخون نواب و قتل مغرور احشای و مردم  
 قلع شرف مغرور و قتل خون خور و افعال جان کلا و حادثه مشکلی جان نوز  
 ملان رسد که نظام عقد شرف کسسته کشیده عنوان کرد و محض شد خود شید معالی  
 مغرب خاور و رفیع و اوج درو ملک مکان در شکای خضیض و نفاست  
 ان مصری ملک که تویدی خواب شد و ان نمل ملک که تویدی سراب شد  
 سغله در دیار و نذر درین اوطار افاد حتم با حوض جانها خراب و سده ناکار شد  
 اش حررت از فرغ و خانه صبر سوخته ماند اما انظر هذا السمار موتی دریا و سده ناکار  
 اما انشئت کل النجوم الزواهر انی و نظر ارباب حقیقت محضی نماید که گشت

در کمال شرف و توفیق یافته شده و غایت کمال و شرف  
 و قوی دل و خرم شده و چند خلد از ملک آن مثال این شعل زبانه شرفی سفر او رونق  
 میسر نشود لکن قبول این شغل و تعلل در آن غل محضت بدست کبابی تمام مسلمانان  
 و نظم اسباب عالم او از بود لایحه دلهای خاص و عام و درو بهای دور و نزدیک فرج  
 و بخت امانی است و بر احوال فراخ عالمی  
 سانس و شکر خدا را که هم دولت تو امید و شش دست مبارک افتاد  
 حق عالمی و کفی به شهید که بولط عارضه بعد از این الساحة الشریفه دلهای محصل  
 در تراکم و حش و اضطراب جانها و مولودان در لاطم محض و اکسایه و دند کاند  
 دنیا ام غیب که باغ حیدر اهل عالم است غایت افکار و کمال احتیاج محض مبارک محقق  
 شد و اهل جهان را روشن کشید که سایه خیر و نازدست تو جهان شعاع اصابت  
 بر هیچ افروزی نمی افتد و بی باید اکنون که ذات شریف صحرای کامل و مراح مبارک عنان  
 اعتدال آفت شاد تمام شد اذ اسلمت کل الناس قد سلوا و نه سوار  
 بر تخته حضرت که سبب فخر خلافت است و موجد احرام اعدای صورت  
 فلا ادری بای الامر اسری بفتح حیدرام بعد و معوض  
 حق جل و علا مطلع که خون خرد سید که ذات شریف اندک عارضه و انحراف مراح  
 شده  
 در کمال شرف و توفیق یافته شده و غایت کمال و شرف  
 و قوی دل و خرم شده و چند خلد از ملک آن مثال این شعل زبانه شرفی سفر او رونق  
 میسر نشود لکن قبول این شغل و تعلل در آن غل محضت بدست کبابی تمام مسلمانان  
 و نظم اسباب عالم او از بود لایحه دلهای خاص و عام و درو بهای دور و نزدیک فرج  
 و بخت امانی است و بر احوال فراخ عالمی  
 سانس و شکر خدا را که هم دولت تو امید و شش دست مبارک افتاد  
 حق عالمی و کفی به شهید که بولط عارضه بعد از این الساحة الشریفه دلهای محصل  
 در تراکم و حش و اضطراب جانها و مولودان در لاطم محض و اکسایه و دند کاند  
 دنیا ام غیب که باغ حیدر اهل عالم است غایت افکار و کمال احتیاج محض مبارک محقق  
 شد و اهل جهان را روشن کشید که سایه خیر و نازدست تو جهان شعاع اصابت  
 بر هیچ افروزی نمی افتد و بی باید اکنون که ذات شریف صحرای کامل و مراح مبارک عنان  
 اعتدال آفت شاد تمام شد اذ اسلمت کل الناس قد سلوا و نه سوار  
 بر تخته حضرت که سبب فخر خلافت است و موجد احرام اعدای صورت  
 فلا ادری بای الامر اسری بفتح حیدرام بعد و معوض  
 حق جل و علا مطلع که خون خرد سید که ذات شریف اندک عارضه و انحراف مراح  
 شده















مان اندک ازان بیاد و شرح بعضی ازان مجموع دست نهد  
فما زنی ما فی القلب و اف <sup>و لا علی علف الصدر</sup> <sup>و لا علی علف الصدر</sup>  
ملا آمدند و رفتن نفس که در صم دل و محض اخلاص و اختصاص این غایت با فیه باشد محال  
انها و موقوف عرض ساخته می آید بواسطه ساز و نواج اشواق و رجه قصوی که قد است و ان  
مطالع عیون و مطارح طنون در گذشت از آن دعا علی اصابت ابواب که منتهای امیت و قصای  
بغیت است عاقبت که در کمال و شکایتی بر روی کاران غدار و مکاره و حوادث ابل و فحاشی محال  
ان فیض و سر و فرمان مجمع حیران سوال خیزد و اسرار کسب القصد و در کالی و غیر است اما در  
ان استان و کالی بیان می داند <sup>و عیون المستر</sup> <sup>و عیون المستر</sup>  
سکه و عالی الحارط و سالی از ان و عمل و ان و نظام در عقد و در کاران می گذراند  
ان خرم می باشد <sup>و عیون المستر</sup> <sup>و عیون المستر</sup>  
دار کتاب محط و عیون از ان خضر و اما میان نفس طینه و اما و مواضع و مشیت  
قابل بعضهم علی بعض و عیون <sup>و عیون المستر</sup> <sup>و عیون المستر</sup>  
العوداجه بر خواهد <sup>و عیون المستر</sup> <sup>و عیون المستر</sup>  
بان خاطر و دیگر سالی می شود که مبادا که امر اضی عیون معرون که در ان و عیون  
می رود <sup>و عیون المستر</sup> <sup>و عیون المستر</sup>  
بالله ان خضر و عیون <sup>و عیون المستر</sup> <sup>و عیون المستر</sup>  
که است که و سوال شرعی و عیون <sup>و عیون المستر</sup> <sup>و عیون المستر</sup>

حرم عبودیت و عمارت باطنی را از این و الصبح اذا اسفر مرتبه و موقوفی دارد  
 و ممکن نیست بدان مصروف و موقوف کرده که خود را از نحو سخا نه فلان بیان حال را از آنجا  
 مایون اندازد و بقیه اش مانند راز و ملازم است علی گرانه است  
 خورشید است برین بام الجود اندود که شش از وی عایشه کشته دیوار  
 عبودیتی که از اعلی رانندیس و تجلیل جبر این نباشد بحجاب او محط را جبر علی  
 عرض می کند شوق و ضعف طایفه را از دست سیاه و مواظبت جلاله ولی احاطت  
 بیان و سر و دل حوصله هر سال که هر جا که بقادر و زانی موافق با بی انسان بودی خطا ندارد  
 خضر بنیاد فی شعر و لوازل السعاده ساعدنی لما فارقت خصال الشرفه اما  
 بر من نعمه و افاضه اگر است در وصف حال خویش و در آن حال که بدین و یک کشت  
 و حلی علی بعلی عن الخضره التي مجذبتا و رکت فاضیه العظمی  
 کمال سازد المار جف غديرها و حال نثار اراض فادعها المطر  
 بر عادت اخلاص و طریقه خدمت خدای تعالی استحقاق و نعمت است فایده  
 بندگی و عبودیت بجای می آید و معلوم ادب تعلیم مجرای شرح ساز و السیاح باحرار  
 دست به من سخن مستعالم الاله اسفر و ضمیر و انهار ولی مندرضا فمردک باشد و مع  
 در آن باب الا شمل بر اطاعت و مودعی و اشهاد تواند بود در آن ملازم کرد این و در  
 این و خصه و در آن و موقوف و مستغاک است و می شود که او خدمتکار و بندگی محض  
 مقدار قدیم خلوص طویب و بیخ و ماسم طلعه یاری دارد و در پیش و عبودیت و اولاد







است و ضایعی انجامیده که نه شمار امکان اشارت است و عبارت از آن مجال سفارت  
مفح الانوار بعد مسافت از آنجا که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
سوق از حد تحریر و محاذ و از آنجا که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
و بر آنجا که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
**قول کلی در باب** مخاطب و کتابی که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
محاسبه شاه و وقت قصه از آنجا که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
را بلب لب تقصیل می کند و امثال آن و اگر شیخ بزرگ عالمی مشهور است دعا و تسبیح  
مضایق حضرت برای عیال و شاه و امثال آن و او را با خود حاصل نموده است که سلام  
تعالی با سلام من شاه از آنجا که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
و در آنجا که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
معانی که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
در آنجا که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
بندی و اخلاص و دعا و خدمت و شاه و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
دعا و ثنا و تحمید و سلام و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
نباید نوشتن محض و دعا و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
امثال آن را در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
مرتبه بالاتر است و برابر آن که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود

در کار

رو کار اعلی دارد و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
**باب** در شرح قصه و احوال و مظهر از خطاب و کتاب آن  
اشد و در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
طلبه و اصل و با سید قواعده و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
بوده است و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
انجذاب و طلب و در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
محاسبه منی و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
الصوره و کماله و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
نام نهاد و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
سازگار و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
انکال و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
مدرست و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
مبارک و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
و روزگار و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود  
روی نمود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود و معنی هر یک که در آنجا بود



و چون فضایل بر مکان مقدم است و الفضل للمقدم گفته اند درین معنی هم مقدم  
 و این محلی را درین منتهی که هرگز نماند و جان بسند شوق را برالین شوق  
 این بران در خطره تعالی آن طلیعی را بریندگان که تمانده دارا و ان برتو بود  
 تحلی را در میان اصل و کار بمانده و بمانده معجده که خادم و بنده را فدا سلف می نام  
 و چون من لرا عوام با خبر می گردم دام مرها محالستی و موافقتی نهاده است و اعیان  
 اما دایم بنیم رولح اخبار و تصور آثار خصال کرده است و با تمام کمال و مایه  
 مکارم عاشق طالع اول و مشایخ که کثر و لاذن عشق قل العین لعیان  
 و انبای تضرع و اظهار دوام نعمت حضور شریف و نظام دولتی و معنی خلد و طالب  
 بوده که بساط انبساط در میان منسوط باشد و منافع مکاتب مجرور و مدارج ماسک  
 مساوی با خادم بلا منعه و مباحی می شود و ملکیت یا داشته خدمت می گردم بماند  
 اضاح کرد و خوش بن یا بریاد خاطر افروز عرض داد لرا از روی تعلق که من و فضل  
 هم اضاح مکارم و معانی بسند فضایل و مناقب که کار فرمود خادم و بنده را بحاج  
 مشرف گردانید و طرق مکاتب لو که فریاد و مروت انجانی لحوال و کیفی است و طالع  
 و استعالم شده را عزیز و مکرر دارا و فحالی که از کم و زنی که خدمت می گردم  
 شده و اما کی از عنین من علی و خدمت مستحق کرد و خادم بر افساح موقوف  
 باشد در استیلا بر برای جهان بای انهای که کمال آن بکمال فایده  
 داشت تحلی دار رسید و بیغای که داشت که دارد و مطلق گفته بود عرض کرد این محلی

را عینت حکمت حکم بود در مقود و او را اجازت انحراف کلام و مالتا که بحال فضل و  
 طراز عقل لراست است و خاوند اسرار ملک شامس را او روانه کرد که خطا  
 بر زبان و مقام کلام آمدن لراست می شود که در این مستان که مرجع موار و عین عدال  
 نهاده و موانع حسی و عقلی از شنیدن بر خیزد این محلی بر صوب فلان ولایت نصیب گردید  
 عینت خود توقع لراست ظهور چشم منصور و اجتماع دارد و معجزه که با حق این دوست  
 نواحی رسد تکلفی نباشد و توفیق یابد و همه را بر مصالح موافق و اتفاق محسب  
 و حصول نوزاد انس الله تعالی بر روی جهان آرای ملک کسای انهای که اندر رف  
 می گردانند اسال مصالح فلان ولایت که خاطر با کار مال اقبال از غصه می داد  
 و محمل فی کلاش با تمام بویست و با صاحب این صوب انحراف اقبال عینت بر یک  
 چون بهار در آید همه فلان احکام اول فکر و مطلع ذکر بوده است آغاز کند لکون  
 معصم بهار زرد که رسید اندیشه بر افساح لراست و مراد و طالع که با نواح فضالی  
 و کلمات راسته است خردمند فرستاد و لراست و عین حکمت فرمود بود با نجان رساند  
 و بخور مباد که کرم و فضل و فایده در کتاب

ما ملکی ما کانت الهمود عود و الی ما عهدتم عود و  
 بر روی مشکل کسای انهای که کلام امانت و حق و خواه و صدق صامه و احیاء  
 رسوم مکاتب و مفاد و کلام مراست و مخاطب از دایلی کم و زنی که تواند بود  
 و لراست فضل و فحساب لراست و عین حیدر ملت و اسرار خطاب



فکر امتداد داشت بنده نه سیده است فلذا ما اثر احوال خبری از نبوده و بنویسند  
 اهل کفری بفعل الکرام اهکلی صنع العظام  
 الاسلام لا کلام لا کتاب لا رساله کل هذا یا حبیبی من علامه الاملا له  
 دل در خاطر این جهان در اهل باستان امجد هست و سبب کلام من مریدان و اولاد  
 کرد با از بنده چه خطا در وجود آمده است با کلام زلت از صادر شده است  
 باشد که خطا نسیان بزنام او کند و صحائف اسلام نور در هیچ وجهی بر ما خود  
 فرض بر او نیست کرد و در خاطر بنام اهل اقسام بر جوامع و ادب کا خطا در اشخاص  
 غریب و بدیع بود و عجیب و مستنکر نباشد چرا باید که رعایت حقوق قلم و حدیث نگارند  
 و خطا و رفا لغزش کنند و انکار این بنده بر قدم استغفار و اسباب استیغاری در  
 جاده انابت نهاده از کثافتی و بجمه که می داد و از مصطفی کائنات او بدان  
 نمی گذشت و تعجب که اگر اقام خادم از جبهه بندگان و محصلان محو فرموده است و بجمه  
 نسیان بران زده باز بقلم مکاتیب خط سیر یافته داشت لوح اخوت ثبت نماید  
 و بنابر مروت و قاعده اساس مروت و امر به طهارت از زانی دارد  
 کل ذنب کل مغفون سویی اعراض عنها مکرر محمود و العود احمد  
 چه در بساط کرم و شریعت حرمت قطع مواد الهی و ترک اسباب موجب بندگی و اتق  
 نباشد و نه تواند بود شعر سخن کوته کنم کان طبع نازک ندارد طاقه خند کوفی  
 در محراب عبادی که فرموده بود بر ایستاد سبب محبت و ابقا بر طریق مروت

شامل

که و بقی الود باقی العباب بر جوامع ان و عوف اذنی تحقیق  
 ان مقبول شد خوردش و سرافکند و بخل و بخش اما معاذ الله که  
 هر که محرمی از طریق درون خادم زایل کرد و با مروت و عوفی از اخلاص خبر در شود  
 کلام و حاشا غفرانک بنما اما در صورت مکاتیب طاهره و قصص با اخلاص و انصاف  
 عوایق و در کار و صوارف عثمان مستولی و غالب است مردم در دست امام علی و در طاعت  
 در حق و خیر خود نگاه نیست و یک اگر نگاه نباشد ملک چه بخشاید  
 علم الهی که این بنده و خادم در صده اوقات مذکر کلام و تفسیر کلام مولی مشرف  
 رطب اللسان بوده است و در محفل ذکر و در تفسیر کلام و فضیلت خطابه که گویند  
 فاذا طبق فان اول منطقی و اذا سکت فان فی انصاری  
 که خامش اندیشه همه از تو بود و در سخن ام تو گویم یوست  
 نام مبارک بر لوح روح مستطون است و بر صفحه دل مرقوم این معنی صبر درون حال  
 صبرم دل است اما بقصر در اقامت تمام کتابت و رسوم و سال بنده معروف و معصیت  
 هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی استقامت و بر کرم عزم و لطف جسم استقامت  
 بنده و از رحمت کرامت عفو از زانی فرماید و حدیثی را که از اسرار الیاف و مضامین شریف  
 دارد بنده نیز بجای اخلاص و شغف برت بعد از این بر اقامت و رابطه مروت و اقامت  
 سلوک طریق و مکاتیب تو فر خواهد نمودن و از انصاف و رور کار و سعادت امام دانستن  
 و سوره مبارکه و در حق که اما بر سخن اب

خداوند



حکومت ولایت چون نماید بقدر ملک جهان و تمام تصرفات جهان را  
بحسن رعایت و حفظ عنایت نماید و از کمال انصاف و عدل و کمال  
نایب عقلی و انوار عقل و بصیرت و عین عدل و مروت نصیب کند و رعایای  
را بحسن اشفاق و در ظل رافت و کف مرحمت و درین محتوای معانی را حکومتی  
بعلانی بحسن رعایت و کمال رعایت عاریت نماید و موصوفی از انجاست  
و طی و عقد صلاح از ولایت و از کمالش و فرموده شد که سادات را که نموده بشهر و سالک  
در دیار نبوت اند و مقرر و مکرم دارد و جانشان را بی شری و یار و علما و اکابر  
را با عزت و اکرام ملحوظ دارد و بحشم عین کرد و مضاه و حکما و از انصاف و فضیلت  
اکرام خط و انصاف و اهل صلاح و متصوف و با نظر کرامت محض که در کار رعایا  
دارد و عجز و شرف و جلال و جلالش آورد و محتوای حال ایشان دیگر که بان گذارد و با و  
با رعایت و کرامت و با یکسو نهاد و استماع کلام الله و صدقه و کار و فرمود  
در همه این بزرگان و کبار و عظمای ایشان که کشایند و فیض شامل ایشان  
نفسند و در حقایق باشد بر فضیلت و شاد و هم و اکرام و در و با استبداد  
و رای و خوش و کارها شروع نکند و عوام و کارها بعد از تدریس و فکر با مضامین  
و رای و مشاورت و با افعال و تقسیم دهد و فرمودم و در دوران اصحاب مناصب  
که با ما در صفت موصوف و بکف و در احوال و باشند و با رعایت و با طریقت و کمال  
سرور و در اخذ و تقسیم و توانی و اسفار و ان جری و قانون معین و مال معین و جوع کند

در عین

و عین محبت و قریب فوهند سادات و شاه و اعیان و صدور و اعیان و دیگر رعایا با  
شرایط اکرام و احتیاط فلان حکام ایشان و دیگر کما شد و در کمال انصاف و عدل  
از اصول و در احکام و از تجاوز نماید و قول او را بحشم و عدل و با احوال ایشان  
رضاء و شرف قبول یزد و در قضا و تولی و قضا و خیر و بیرون از احوال  
ملوک و به رعایت از سنن سلاطین و بی بی فعال و با صبار و با شرف و با رعایت  
همه مهم ناز که از ترتیب و قضا و تعهد و قواعد آن همه و با خط و فوج و احوال  
و تحتی و جرم و حلال و حلال بدان و متوسط و نظم آن و غلظت و نصیب از کما با صاف  
و غلظت و ضابطه آوازه باشد و بحلیت و مع و تقوی و شعار و امان و تقوی و بی شرف و در  
نی کرد و بنا بر این در انصاف و قضا و با اعلان و مستوی و انواع فضائل و با جمع  
مکانه و سادات و با ستم و امام و امام و رعایت و اتمام مصالح و شرفی و کمال فضل و  
او بان گذارد و فرمود شد و در فضل خصوص و انصاف و حکما و با خوشی و از انصاف  
دو و در و در عمارت و انواع علوم و ناله و جهاد و تقسیم کند و در انصاف و با احوال  
موانع طلب و در فضیلت کلام نبوی که او را انصاف و با احوال و فسی و در انصاف و با احوال  
از ترجیح و فضل و حساب نماید و در تعدیل و ترکیب شود و احتیاط و با احوال و در  
استقامت و حقوق غنی و با احوال و در انصاف و با احوال و در انصاف و با احوال  
او انداخته باشد و ان کان و عسیر و فطره الی میسر و در مصالح و با احوال و در  
اموال و موقوفات و تقسیم آن در مصالح و حقوق و با احوال و در انصاف و با احوال







و میسر می شود و اجرام صفت با بر ملافتن و محو و انکسار و سفک و صروف و مصروف  
و منخواهم که حاصل مستفید که امارت شده هدایت و محال و ضایل و درایت و در ثبات  
و احوال و نظام و راجع باشد و با انواع کرامت و اصناف تربیت مخصوص که در این  
اورا می بینیم تصدیق این معانی است چون فلانی از خضض تعلیم و اسفکات و ج  
ترقی بود که علم از انوار فواید و اقتباس و مستفاد می گشت و منصب  
فلانی بخشدش تا بر اعطاء القوس از آنها و اثر و المدا بر آنها بقبض فرمودیم با دران  
بقعه متبرک که نشر علوم و معنی و لغات و فضایل و سنت مشغول باشد و بخواهد در علم  
مضی العلم بالدرس قام و ارتقا را رعایت کند و اعمال و مقصود جاهش را  
لحوال و محنت و بوز و با انواع کرامت مخصوص شود **در احتساب** قیام  
خیرات و شید بمانی حسانت و رعایت مصالح خلاص و کفایت عمای مردم مشایخ  
و اولیای سنی نظام ملک است و انچه از کمال شایع ترین خیری و مفید ترین مروتی  
که احتساب تواند بود که حفظ قواعد و معنی و مقصد احکام دینی بدان منظور  
و نظم از منصب جرنجی صاحبی که بفنون علم دینی و اصناف فضایل را سر  
و دست نهد و چون بالان کلیت فضل و علم دینی و زیور عقلی و دیکار موصوف  
محفوظ احسان فلانی و امانت را بدو از آن داشته مفوض فرمودیم و حال و عقداش خط  
بدو و حال که در این احسان سر بر و نفا و سرت و کمال فضل و تقوی او در علوم دینی  
سر و جلال و وقایق از سفل را بیان عموم رعایا و اصناف خلق بوجه عدل و طریقی

ش

بیش بود و تمهید کرد و از حیف و محال محذوب شد و از اغشاس و جور و تعاوت کین و  
دین و افعال قبیح و نامشروع و هتک استار و حرم و تخلی طلبه منع و تخریب یغ  
جنانکه در کتب شریعی مشایخ و محققین باند و جان سازد که امارت فضل و ریاست  
شهادت و کفایت او در میان همگان ظاهر و واضح شود و پیدا کرد و از هر و کار بر قصد و در  
و رعایا و اولاد و کون و بادر که فلان را محتسب خود و امین و منصوب و امانت داند و آن  
و ارشاد و زوایا و کبر و بوجه حکم شرع و فرموده ما باشد در نکند و کاف و بماند  
بوند و عاقل و محرم و محال حال انسان شود و **در روح** انده  
که حق تعالی خلقت کرامت اجتناب و شرف و فضا و طفا در دنیا و بر اصناف و ایا و کاف  
رعایا امر و قادر گرداند و در جمیع احوال و مصارف اعمال روی باریا و ارشاد  
رزدانی و مستحضا را مدد فضل الهی آورد و رعایا را با اصناف و عقدا و عوارف و محضوف  
که در این اجرام هر روز از ابواب ملک و دولت و کشادگی باشد و بسیار نصرت و فتح و محنت و  
هم که عنان عزمیت بر نفسان باید اقبال یاری او را مستقبال کند و نباشد هیچ  
مشرق سعادت او پیدا کند و محض حال و مصدق این مقال است چون درین محضیت  
ممانق و مواکب محزون و عزمیت روی بصوب فلان ملک نهاد و تمامی ختم و تصور و نواحی  
از عبور کرد و بر عمت ایشان تبحر نمود و در مقدمه جماعی از مقتدان دولت و کرامت  
فرستادم و امانت و موافق و محبت تمام رعیت فرمان دادم و فرمایان از آن محاذ و دست  
محال و نذوای از حد خوشی و روی نهاد و بیگانه محض شخص خاص و عمومی را افساد























ما بعد ماوية ملحة المطهر

الطائفة اليهودية

ما انما هي حكاية الملائكة ما هو كل من كل الملائكة وهم من الملائكة الذين  
 صدر من صدر الله والكرام من صدر الله وهم من صدر الله والكرام من صدر الله  
 ما انما هي حكاية الملائكة وهم من صدر الله والكرام من صدر الله  
 الملائكة من صدر الله والكرام من صدر الله والكرام من صدر الله  
 ما انما هي حكاية الملائكة وهم من صدر الله والكرام من صدر الله  
 ما انما هي حكاية الملائكة وهم من صدر الله والكرام من صدر الله  
 ما انما هي حكاية الملائكة وهم من صدر الله والكرام من صدر الله  
 ما انما هي حكاية الملائكة وهم من صدر الله والكرام من صدر الله

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

ما موان لما لعاما اوجا معيد مران ملاکار

ماوراء النهر اعظم ماوراء النهر

[illegible]

جمل جلاں لاجل اعلیٰ من طبع من طبع من طبع

ماجد الدحل      طبعان بطبعات ابي طبعه      ما طبعه

فرد  
حاجتو در بعضی از اینها شایع است  
در بعضی از اینها

حاجی ویرید و صاحبی با مایه بناسد و احسان  
حاجی ویرید و صاحبی با مایه بناسد و احسان

مرد خردان ملاقات

امروزه ما در این روز

ایچم لریز ووزن و طبع و کلد اطران کلد

نور نوراں مذکور راس ولان لاس

اميرنا ناصر الدين اميرك ماوس الدين

عدد در م

عدد عددان المائتين مائة مكان اربعة

اوصينا ما عدد العدد اوصينا ما مع الهم

معاذ

مسلمان مسلمانان با هم می‌توانند

ایستاد باستان‌شناسی استاد باستان‌شناسی

ط

[illegible]

shall not exceed 65% back there

محاسن حسودین مسائل امرا ایدین وزن محسودین

در مورد در اولی سال اسامی نویسندگان

مكة حسان درستان      كل مكان درستان

درین محسوبات و این درین















مجلس اول  
جلسه اول  
جلسه اول  
جلسه اول

100

ایمانداران و اهل بیت







المواضع

الوطاء

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

الطلوع

الطلوع

الطلوع

ولما كان في طبعها من ذلك احوالها ليس في حاله امه واسرع وهو كطافه وان  
مرويه عن كره ما لا يكاد يكون في طبعها وانما في طبعها من كبرها في كبرها  
اسرع من طبعها وانما في طبعها من كبرها في كبرها  
انما في طبعها من كبرها في كبرها  
دور جاهر كبرها في كبرها  
اخترت في كبرها في كبرها  
وبعضها في كبرها في كبرها  
مرويه عن كبرها في كبرها  
واواب

واواب منها كطافه في كبرها  
ومما في كبرها في كبرها  
ويعبر بها في كبرها في كبرها

الوطاء

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب

العجائب







[illegible]

ما هو كسر الحاء الى الالف مع ملاه و ملاه ٢  
ما هو كسر الهمزة الى الالف مع ملاه و ملاه ٢  
ما هو كسر الكاف الى الالف مع ملاه و ملاه ٢  
هـ هـ هـ

مقصود مقام سلسله کرم سرور القاصی و الان کمال  
نکته حق العارف و شایع اول و بعد از آن  
فصل ششم در حشو و بار بار حشو لغت معنی اکدن صفات  
مردم آمده اند بار بار لغت معنی حاج و در اصطلاح اول هر ان حشو معنی است  
مکتب

گیتی با حکایتی که در کتاب است از آنکه طوطی نرینا سدا که از او مطلقا هیچ کس با سدا در  
 جاست یعنی ورق و سدا و بارها در کتاب است که در آنکه طوطی نرینا سدا در موضع از سدا  
 سدا و ورق سدا و شرح آنکه طوطی نرینا سدا که در موضع از سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 میجو در سدا و ورق و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 خواست و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 ورق و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 اعانگی که از سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 نسا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 معادله عرض از سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 تواند بود و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 اگر نسا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 از آنکه سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 با که ادا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 اگر سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 بعد معادله عرض از سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 او و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
 و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا



وصفا للحدود / معك  
ملوك

اد

صالح فصل حسن باب اول واصل از راه ساری بود







لزاماً على صاحب الشأن من كذا  
وذلك من كذا  
الوجه

جہاں

المال المهدى المهدى

وَمَا نَكُنُ بِمَنْعِكُمْ عَنْ آلِهَتِكُمْ إِلَّا فِي الْبَاطِلِ الْأَعْيُنُ تُرَاوِنُ رِيَّ الرُّجُمِ

[illegible]

اطلاع احمد و محمد علی بن ابی طالب از صحن علانی که در حاکمیت و — اطلاع

و نیز بر سر نهاده امور و اصلاح برادران و اولاد و در هر امر که از او میسر باشد

کمال و طریق لیاقت و اعلام و حسن و سر امتیاز و توفیق و بطلان و وسوسه و

کند فصل از این که در روز سربالانند فصل وضع نیز هم در چشم باید نوشت و

اگر نفسالجام باشد که درون باز شود و از عالم تنفس خلوص که در کف کشند و

ووضوح و بارز اللفظ و حسن تامل و تامل فی الامام حشور و رقم و دیگر

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا نَالِ الْغَاثِ وَالْفَاطِ

الحمد لله

موسى عليه السلام  
قال الحق يا موسى

الانجيل

کتابخانه عمومی  
شماره ۵۵۵۵  
تاریخ ۱۳۵۵

[illegible]

100

مجلس اعلیٰ ہندوستان



# صوت اخضر در مفرد الحساب ای باطل باشد

و صحیح دل و الوصف که کند

برایم از مفسرین و محاسبین  
الماس خاص با صفا و صحت حکم  
سایه کاهی

البحر ایست که از کتب عامه فلان است  
علی بن ابراهیم الماصد  
کند و با کماله که در بعضی سوره و کسی

عالم عار

# صوت اخضر در الوصف و اصل باطل باشد و خواهد تفصل بر الی انما شد حاکم اول و آخر و اول

الوصف ایست که از کتب عامه فلان است  
ساحه و فلان که از کتب عامه فلان است

عالم عار بعد فلان عالم عار

الاول

در بعضی کتب عامه فلان است  
و بعضی کتب عامه فلان است  
و بعضی کتب عامه فلان است

البحر ایست که از کتب عامه فلان است  
عالم عار

الاول

الوصف ایست که از کتب عامه فلان است  
ساحه و فلان که از کتب عامه فلان است

عالم عار بعد فلان عالم عار  
الاول

در بعضی کتب عامه فلان است  
و بعضی کتب عامه فلان است

و بعضی کتب عامه فلان است

الوصف ایست که از کتب عامه فلان است  
ساحه و فلان که از کتب عامه فلان است

# فصل در اضاف

و اکا و حاکم و فلان و فلان

مید که در بعضی کتب عامه فلان است  
اهل علم و کماله که از کتب عامه فلان است  
نوشته با سواد و از کتب عامه فلان است



ما می گویند صفت اضافی آن که به یکی از اجزای مضاف و مضاف الیه در میان  
 فصل و خبر و جزو از فصل واضح شود و باینکه آن جمله به هم بود و اضافی و اما  
 یک روش دیگر این است که با یکی از اجزای مضاف و مضاف الیه در میان  
 مضاف و مضاف الیه در میان جمله آمدن باشد و اگر چه که در مضاف و مضاف الیه  
 مکرر شود و این خبر و جمله آن جمله نباشد و این را در جمله مکرر و خبر و جمله  
 یک خبر و جمله اضافی می گویند و اگر چه که با یکی از اجزای مضاف و مضاف الیه  
 اضافی که در مضاف و مضاف الیه و صفت و یکی از اجزای مضاف و مضاف الیه  
 نباشد و مضاف الیه که در مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 و حاصل و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 شود و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 حاصل از مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 حاصل از مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 خواه به مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 نسبی و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
**صورت آخر در مضاف است**

جمع و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه

و اصناف اولی  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه

مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه

**صورت آخر در مضاف است**

مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه

**فصل از مضاف و مضاف الیه**

مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه

مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه  
 مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه و مضاف و مضاف الیه



بھائی

الريح السود  
الطرا الطلعي  
صفا







الاحكام  
صفا  
الحط  
بما اصل  
الذي استعمال في الطهي  
حاله

لما دل الطهي من الحمر من صاخر

الدخ  
سالك  
بمن

لأحد الحمار ولما  
دفعه من الماء المتلج  
لغيره من الحمار

فلا طهر في حماره من الدمار  
المرور سالك

الحاله  
الحاله  
الحاله

الحاله  
الحاله  
الحاله

صفا  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

صورت عمل قطع لوانها وسات

عمل لوانها وسات

الحاله  
الحاله

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

صورت عمل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل

الحط  
بما اصل  
الحط  
بما اصل







الضلع  
أحد السعير  
الرأس  
السعد  
مادف  
العاج

صوت تدل جنسی جنسی الی

عن أبي الحسن عليه السلام في قوله تعالى  
 يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعم الله التي  
 اليها أنتم وآبائكم

صالح السلي  
الحظ  
صالح السلي  
صالح السلي

ما فیہا خیر وافرطامہا

[illegible]

المراد  
الحمد  
المعروف  
المعروف  
المعروف

[illegible]

• 626



















هذا هو المطلوب من المسألة في كل حال  
 لا بد من معرفة

لما كان في المسألة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

فبما أن المسألة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

والأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

وهو من الأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

والأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

والأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

هذا هو المطلوب من المسألة في كل حال  
 لا بد من معرفة

لما كان في المسألة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

فبما أن المسألة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

والأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

وهو من الأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

والأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء

والأجزاء الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء  
 الحاصلة من الأجزاء



المستند

[illegible]







































لداول المسح بها حكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

اطلاقا عن محمد بن علي عا ليعا الكبر  
على كذا الخ بر محمد بن علي عا ليعا الكبر

لداول المسح بها حكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

اطلاقا عن محمد بن علي عا ليعا الكبر  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

احراما  
لحكم

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

اطلاقا عن محمد بن علي عا ليعا الكبر  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

الريو اطلاقا عن محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر

لحكم  
بقره محمد بن علي عا ليعا الكبر







لمرنگ و زرقاض نگردد و نامزد او هم  
 در ماه رانی یعنی از او جدا شود و در خنجر  
 در زویر شود و در دود او جدا شود و در خنجر  
 بختی و آن ماه بختی و در خنجر او جدا شود و در خنجر  
 بالمر و در خنجر او جدا شود و در خنجر او جدا شود

المعاني  
الحال  
العصا  
الكلمة  
والله اعلم  
اعلى

على  
الاسم  
السما  
معهم فلا  
الدار

على  
على  
على

مبر  
 اليمين  
 الحق  
 اليمين  
 الحق

محمد صالح احمد  
 حاكم  
 ديوان كوتل  
 احمد

کتاب در احوال و خصوصیات اهل کربلا  
علاء الدین

الحكمة بمصر اعمام وان  
لما انزلها في  
الحكمة بمصر اعمام وان  
لما انزلها في











نیاست و اگر آن قدر را کسی نام نهد در تقیما خارج مقرر و در نیاست فصل  
ششم در فرض مفرد در حساب که در نظر کتاب است اگر نظر بر احساب  
دارندگان و روی حساب بسط یا تفریق نیز از حساب را مفرد گویند و آن مفرد اگر از  
قیم اول باشد آنرا مفرد مطلق خوانند و اگر از قسم دوم باشد آنرا مفرد اضافی گویند

[illegible]

صوبہ مغربی ایت

الحمد لله الذي جعل العلم ركناً من أركان الدين  
وهدى الخلق إلى طريق الحق والبر  
والعلم هو نور القلب والروح  
والعلم هو نور القلب والروح  
والعلم هو نور القلب والروح

الدار  
 اهل السماوية  
 السلا  
 عن السماوية  
 المحمد  
 هو السماوية  
 لكامل  
 حال السماوية  
 السلا  
 لكامل  
 حال السماوية







الحمد لله

ملک  
راجہ راجہ دکان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله وصحبه وسلم

الحاكم  
الحاكم

الحاج محمد

ملک الحار و صح  
معرضا معام ملاه  
طالع

فصل ہفتم در معرفت جامع  
فصل ہشتم در تعلیم یافتن اشیا بر صراط جامع  
در این فصل نوون سداخصان می گویند

اما انما العاين ان كان مع هذا الملك المظفر الذي سمعته  
اسمها النور الرابع، ما يكتفي به من الكمال العالي وبيان  
وما يكتفي به  
وكله في الغر  
لله

الما ل  
 اودان سماوي  
 الما ل  
 عرا لاما  
 المحر ف  
 الما ل  
 اودان سماوي  
 الما ل  
 اودان سماوي  
 الما ل  
 اودان سماوي

[illegible]



صحيح

او حكايا

في

الولاية مولد كل سنة

تعاليم

المؤمنين	المؤمنين	المؤمنين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين
الذين	الذين	الذين

ما احدث

كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا
كرا	كرا	كرا

الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين

الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين
الحسين	الحسين	الحسين

وحي



نام سید محمد علی دانیل و مسل و صاحب علم و فضل است که در این کتاب  
 در حقیقت و واقعیت و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان  
 و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان  
 که در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان  
 فن از اصول و مبانی و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان  
 و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان  
 و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان  
 و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان

و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان  
 و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان و در این کتاب که در فقه و سایر ادیان



یا آنکه با خیر و شیرین می کنی است  
 و در وصف او بگوئی شیرین حکایت

ای سیر ترانان جوین خوش نغمه  
 معشوق من است آن که بنویسد  
 حوران بخششی با دوزخ به اعراق  
 از دوزخیان پس که اعراق بختست

یا در  
 ۷-

یا در  
 ۷-